

رضا خورده

زندگی از روزگشت محمدرضا فاضلی دوست

توسنده: مصطفی محمدی



www.ketab.ir

سرسبز است. مصطفی، ۱۳۵۱ -
 در ۱۰۰۰ نام پدیدآور: رضا خردو، روانی از سر گذشت
 مصطفی، فاضلی دوست / مصطفی محمدی.
 - ۱۳۸۹.
 مشخصات ناشری: تهران: قانعان، ۱۳۸۹ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۳۳-۲۵-۹
 وضعیت فهرست نویسی: آریبا
 موضوع فاضلی دوست، محمدرضا، ۱۳۴۰ -
 موضوع: داستان های فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- داستان
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۹، ۱۱۵، ۷، ۱۳۸۹، ۳/۳، PIR۸۲۰-۳
 رده بندی دیویی: ۸۹۲/۷۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۴-۳۹۴

رضا خردو
 روانی از سر گذشت، مصطفی، فاضلی دوست
توسنده: مصطفی محمدی



ناشر: فاجان - سازمان ستیج اصناف کشور
 چاپ اول: ۱۳۸۰
 چاپ: چاپ و نشر مطهر
 شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۳۳-۲۵-۹
 قیمت: ۴۴۵۰ تومان

نقل و چاپ نوشتهها منوط به اجازه رسمی از ناشر است
 تهران، خیابان بوفال نوشا، نوشا پارس، کوچه گلشن
 انتشارات فاجان

www.ketab.ir

پیش درآمد:

امروز مردی را دیدم که یک آن دلم رفت تا او را هم به شمار دوستانم بیافزایم؛ عین کشیدن یک نفس خوشبو توی سینه که آدم دیگر دلش نخواهد آن را بیرون بفرستد؛ یا ایستادن بر فرازی که گستره‌ای به اندازه یک ملت و کشور را به تو می‌نمایاند و نمی‌توانی به از دست دادن چنین چشم‌اندازی حتی فکر کنی. خیلی زود پای دلم را گیر انداخت. شانه‌هایش گویی بلندترین جا روی زمین باشد؛ اما باید برای عظم پاسخی می‌یافتم تا به هنگام نوشتن این برگ‌ها، پیشاپیش قضاوتی درباره‌اش برای خودم توی آستین داشته باشم. با این که چند سالی است آدم‌های پیرامون و روی زمین چنگی به دل نمی‌زنند تا با آهنگ‌شان بتوان سرودی خوش ساخت، انگاری دلم پای این یکی کوتاه آمده باشد. من هم تلاش می‌کنم پاسخ درست و درمانی از زیان دلم به عظم بدهم؛ ولی مگر او چه دارد و کیست که این‌گونه فکرم آواره یافت و شناخت وی شده؟ دست آدم که از چنین آدم‌هایی کوتاه می‌ماند، فکر و نیروی خیال به سراغ اسطوره‌های دست‌نیافتنی و روح‌های بزرگ سرگردان دور و بر

می‌رود؛ همان روح‌هایی که از روز نخست زندگی، ستودنی، باورنکردنی، افسانه‌ای، پاک، خوش‌آبیه، فرمانده و رهبر، خوش‌بخت، نیک‌کردار و نیکوگفتار، جواهر، خدایی و... سرآخر این که، دوست‌داشتنی می‌آیند و می‌زیند و می‌روند. حتی «رفت» آنان هم به سرآمدشدن‌شان می‌افزاید. تا این گونه روح‌های بزرگ گوشه‌پندارند، آدم‌های دیدنی نادیدنی، هیندنی‌ها ناشیدنی و خواندنی‌ها ناخوانا خواهند ماند؛ مگر این که آدم دریاصد که این آدم‌های فراوان، با چهره‌های تکراری و یک دست، در حقیقت آدم را به همان روح‌های بزرگ نزدیک‌تر می‌سازند.

پدرش از جوانی به دنبال شناخت مسایل سیاسی و پیگیری حوادث روز جامعه می‌افسید؛ هم‌چنان که در جریان ملی شدن صنعت نفت، توانست به واسطه دهات و سنجشی که از اوضاع کشور پیدا کند، راه درست را در رویه آیت‌الله کاشانی بیابد. پس از آن دوره نیز، یکی از مبارزان و مسلمانان پرشور در حادثه روز پانزهم خردادماه سال ۴۲ تهران بود. او از این دوران توانست به عنوان یکی از بازاریان مسلمان، به مقابله با رژیم شاهنشاهی بپردازد و به عنوان یکی از مریدان حضرت امام خمینی^س وارد میدان می‌شود؛ هم‌چنان که تلاش می‌کرد با رفت و آمد به قم و نشست و برخاست در محضر علما، خودش را به سرچشمه نهضت اسلامی پیوند دهد. بعدها نیز در قالب هیأت‌های مؤتلفه اسلامی، توانست این ارتباط‌گیری را حفظ کرده و تداوم بخشد. در کنار آن و انجام کسب و کار در بازار تهران، یکی از شاگردان آیت‌الله رفیعی قزوینی بود و توانست از محضر وی، معارف والایی از علوم اسلامی را فرا گیرد. هم‌چنان که خود را در عرصه امور اجتماعی و مذهبی نگه داشته و بحران‌های سیاسی کشور را پیگیری می‌کرد، با همیاری مبارزان هیأت‌های مؤتلفه اسلامی، به یاری نهضت امام خمینی^س و احیای دین شتافت. در این راه، از جان و دل مایه گذاشت. در این رویه چنان فعال بود که در تهیه و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام^س که از نجف به

تهران می‌رسید، بارها تا مرز دستگیری پیش رفت و هر بار به خواست خدا جان و مالش در امان ماند؛ هر چند که از اهدای جان و خون خویش نیز برای پیروزی انقلاب اسلامی دریغ نداشت. گفته‌اند که در زنجیره هیأت‌های مؤتلفه اسلامی چنان پیش رفته و به اشاعه افکار و اندیشه‌های اسلامی که در اعلامیه‌های امام خمینی (س) دست می‌زد که یک بار به خانواده توصیه می‌کند: «چنان‌چه من دستگیر شدم یا مأموران دستگاه به طور ناگهانی و غافلگیرکننده به خانه یورش آوردند، ساک اعلامیه‌ها را به عنوان اسباب حمام برداشته و از خانه خارج شوید!». پس از پیروزی انقلاب نیز، از آن‌جا که در بازار و محل سکونت به عنوان یک فرد معتمد همگان شناخته می‌شد، به پاکسازی عناصر وابسته به رژیم پهلوی پرداخت؛ چندان‌که برای شناسایی بسیاری از افراد ضدانقلاب و یا مشکوک، از وی استعلام می‌شد و نظرش برای نهادهای انقلابی حجت بود.

حاج حسین فاضلی دوست پس از پیروزی انقلاب اسلامی کنار ننشست و با ارتباط با مسؤولان و شخصیت‌هایی هم‌چون محسن رفیق‌دوست، عسکراولادی و صادق امانی، هر چه در توان داشت، برای حفظ انقلاب به‌کار بست. در حجره و محل کسب خود نیز، جوانی را به عنوان شاگرد پذیرفته و پرورش می‌داد که بعدها یکی از مردان بزرگ میدان جنگ تحمیلی شد: شهید علی قمی که داماد حاج حسین بود. بسیاری از آموزه‌های مذهبی و انقلابی را در نزد وی فراگرفت تا بتواند یکی از رزمندگان تأثیرگذار در جنگ و فرماندهان بزرگ لشکر ویژه شهدا باشد؛ هم‌چنان که پیش از انقلاب نیز از سن سیزده‌سالگی، از محضر حاج حسین تعلیمات دینی را فراگرفته و با شور انقلابی به صحنه مبارزه با رژیم آمد و در جریان مسجد لرزاده مجروح شده بود.

حاج حسین، فعالیت خودش را در حزب جمهوری اسلامی و عهده‌دار

شدن مسؤولیت شاخه سیاسی انصاف در این حزب. تداوم بخشید و توانست در سازمان‌دهی بازار و فعالیت بیش‌تر بازاریان توی حوادث و مراحل انقلاب، تأثیر خوبی از خود به یادگار گذارد. از همان طریق نیز در جهادسازی و امدادرسانی به محرومان شهرستان لنگرود دست به کار شد؛ هم‌چنان که پس از گذشت سی‌سال، یادگاری‌های وی در روستاهای این شهرستان پابرجاست. او توانسته بود با بسیج نیروها و تشکیل تیم‌های پزشکی و درمانی، توانایی‌های فوق‌العاده خودش را بروز دهد. در همین راستا، از دفتر حزب جمهوری اسلامی به او مدیریت جهادسازی استان گیلان و هم‌چنین مدتی پس از آن استان مازندران را پیشنهاد دادند اما او حاضر به پذیرش این مسؤولیت‌ها نشده و اعلام کرد که دوست دارد در همان محدوده بازار و تهران بماند و به محرومان و نیازمندان یاری رساند.

با بالاگرفتن آتش جنگ، به کار پستیانی جبهه‌ها و سازمان‌دهی و جمع‌آوری کمک‌های مردمی پرداخت. بارها نیز به همراه کاروان‌های کمک‌رسانی، خود نیز به جبهه‌ها می‌رفت و تا آن‌جا که می‌توانست، در کنار رزمندگان می‌ماند و بهشان روحیه می‌بخشید. در این روند، اعتمادی که مردم به وی داشتند، بسیار برایش قابل اتکا و پیشرفت بود. در یکی از دفعات مکرری که به همراه کاروان‌های امدادرسانی و پستیانی تدارکات به جبهه‌ها می‌رفت، گروهی از بسیجیان شهرستان بسما را با خود به کردستان برد؛ حرفه آنان کباب‌پزی بود تا به این وسیله خدمتی به مردمان کرد و رزمندگان کنند؛ لکن ضدانقلاب به مینی‌بوس ایشان حمله آورده و شماری را به شهادت رساند.

در هیچ مرحله از زندگی و تا آخر عمر، لحظه‌ای از روحیه خدمت‌رسانی و یابوری انقلاب و مردم غافل نشد و کنج عزلت نگزید؛ هم‌چنان که ویژگی بارز خود را به عنوان معتمد بازار و مردم، حفظ کرد.

خداوند نیز به آبرو و عزت وی برکت می‌بخشید تا بتواند مردی مؤمن و انسانی خدمتگزار برای خلق او بماند. در کنار آن، به واسطه روحانیت خانوادگی و روحیه عرفانی، به سرودن غزل‌های ماندگار می‌پرداخت که کتاب «تمنای نگاه» را در همین باره به چاپ رساند.

حال، بازمانده و فرزند او، برادر محمدرضا فاضلی دوست، یکی از همان آدم‌هایی است که می‌توانند من و تو را به روح‌های بلندوالا، آشناتر و نزدیک‌تر سازند؛ یکی از همان آدم‌هایی که «توی پیچ و خم زندگی روزمره» می‌روند که گم و فراموش شوند. آنان که گم و گور شدند، من و تو هم از یاد «خود» خواهیم رفت و غریبه‌تر و بیگانه‌تر و گمنام‌تر از همیشه خواهیم زیست و مرد.

او توانسته پاسخ عقل مرا بدهد. امیدوارم پاسخ پرسش داشته و نداشته تو هم باشد؛ یا دست کم بشود.

و این است پاسخ دل من...